

Dictation Exercises 25b

دیروز بیرون خانه نشسته بودم چون تازه باران آمده بود و هوا خنک بود. لیوان آب میوه ای در یک دست و کتابی در دست دیگر داشتم. کرمی از ساق پایم داشت بالا میرفت. فکر میکنم میخواست به لیوان آب میوه برسد. تصمیم گرفتم که هیچ کاری نکنم و ببینم این کرم چه خواهد کرد.

بعد از چند ثانیه به زانوی من رسید و پس از آن به بازویم نزدیک شد. مثل اینکه کرم آب میوه را میدید و تندتر جلو میرفت. به روی دستم رسید و از انگشتمان گذشت. کرم بدون زحمت به لب لیوان آمد و توی آب میوه افتاد.

من هم کتابم را روی زمین گذاشتم. با انگشتم کرم را از لیوان بیرون آوردم و بین گلهای باغچه ای که زیر درختی بود انداختم.

Yesterday, I was sitting outside because it had just rained, and the air was cool. I had a glass of juice in one hand and a book in the other. A worm was climbing up my shin. I think it wanted to reach the glass of juice. I decided not to do anything and see what it would do.

After a few seconds, it reached my knee and after that it came closer to my arm. It seems that the worm kept seeing the juice and kept moving forth faster. It reached my hand and passed my fingers. The worm, without trouble, came to the rim of the glass and fell into the juice.

I, therefore, put my book on the ground. With my fingers, I brought the worm out of the glass and threw it among the flowers of a garden under the tree.